



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه نظر مرحوم محقق در شرایع این بود که در «لحوق ولد» به شوهر، سه اصل لازم است: یکی احراز آمیزش، یکی کمتر از اقل حمل نباشد، سوم این که بیشتر از اکثر حمل نباشد.^۱ احکامی که در شریعت است گاهی صبغه ریاضی دارد گاهی مبنی بر غالب است. آنجا که صبغه ریاضی دارد نظیر این که سنّ را مشخص کردند که سنّ بلوغ در دخترها چقدر است، در پسرها چقدر است، ماه قمری است و این صبغه ریاضی دارد. اما اصل حکم مبنی بر غالب است چون غالباً فرزندها در این سنّ به حد رشد تکلیفی می‌رسند، گاهی ممکن است بعضی از افراد زودتر به این رشد برسند و گاهی هم ممکن است بعضی افراد دیرتر به این رشد برسند.

«فهاهنا أمران»: یکی این که اصل آن حدی که معین کردند ریاضی است، دوم این که این تعیین حد گرچه ریاضی است ولی به لحاظ غلبه است مثل این که ایام عادت اقل آن سه روز است اکثر آن ده روز است، این ریاضی است، سه مشخص است ده مشخص است؛ اما در جریان استحاضه «قليله، متوسطة و كثيره» اگر آن کرسوف^۲ طوری بود که خون ظاهر آن را گرفت نه وسط آن را، یا وسط آن را گرفت نه از آن طرف در رفت، این «دماء» گاهی غلیظ‌اند گاهی رقیق‌اند، آن پارچه گاهی غلیظ است گاهی رقیق است، پنبه‌ها یکسان نیستند،

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۴؛ «و هم يلحقون بالزوج بشروط ثلاثة الدخول و مضى ستة أشهر من حين الوطء و أن لا يتجاوز أقصى الوضع و هو تسعة أشهر على الأشهر».

۲. کرسوف [ک] [ع] (پنبه (منتهی الارب)، کُرسُف (ترجمه ابن البیطار، ج ۱، ص ۱۰۷) مؤنث آن کرسوفه است ليقه دوات.

پارچه‌ها یکسان نیستند، این تشخیص «قلت و توسط و کثرت» این یک حکم غالبی است اما سه روز و ده روز یک حکم ریاضی است مشخص است. در جریان اقل و اکثر در حمل، این هم همین طور است؛ خود این شش ماه و نه ماه و امثال آن ریاضی است اما حالا همه میلادها اقلشان این است و اکثرشان این، این یک حکم غلبه است لذا اگر در مواردی بر خلاف ثابت شد نباید این را رجم کرد. این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که علم واقعی به کیفیت بستن این نطفه و تولد این مولود، این در اختیار ذات اقدس الهی است که در سوره «رعد» آن آیه نورانی عبارت از این است که آیه هشت سوره مبارکه «رعد» است فرمود: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ این گونه از علوم مخصوص ذات اقدس الهی است که ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ﴾، یک؛ ﴿وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ﴾ چه درباره دم چه درباره نطفه و مانند آن، دو؛ ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ مشخص است اما این گونه از علوم معیار حکم «فقه» نیست لذا فرع بعدی را محقق و سایر فقها طرح کردند که آیا در شرط اول که گفتند آمیزش است، علم به آمیزش شرط است یا علم به عدم آمیزش مانع است؟

بیان آن این است که قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» یک اماره‌ای است که شارع جعل کرد و اماره برای آن است که در مورد شک به اطلاق یا عموم آن تمسک شود، خاصیت اماره این است. فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^۱ حالا قواعد فقهی چند قسم است یک قسم خود متن روایت قاعده‌ای است که مشهور می‌شود مثل «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ»^۲ که روایت است یا «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» که متن روایت است، یا نه قاعده مصطاد از روایت

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

۲. فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۸؛ «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدَّى»

است نظیر «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده»^۱ و «ما لا یضمن بصحیحه لا یضمن بفاسده» عین این تعبیرات بدون کم و زیاد در نصوص نیست البته بخش‌هایی از این گونه تعبیرات در نصوص هست. غرض این است که قاعده اماره است، یک؛ و گاهی متن قاعده در روایت است مثل «فِی كُلِّ أَمْرٍ مُّشْکِلٍ الْقُرْعَةُ»^۲ حالا چه اماره چه غیر اماره این در متن روایت است یا «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» یا «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ» متن این گونه از قواعد در نصوص هست. بعضی از قواعد است که استنباطی است یعنی فقها استنباط کردند. در همین بحث «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را! ایشان می‌گویند ما یک قاعده دیگری استنباط کردیم که «الولد للوطء»^۳ اگر آمیزش شد فرزند مال صاحب آمیزش است، ایشان می‌فرمایند این یک قاعده است ولو این که اخص از قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» باشد ولی قاعده است که اگر آمیزشی شد فرزند به او ملحق می‌شود. در موارد شک چه باید کرد؟ چون در فروع آئنده هست که اگر اختلاف داشتند چه باید بکنند؟ چون حکم فقهی را فقیه باید معین کند، قاضی برابر آنچه در «فقه» تعیین شده داوری کند، در محکمه اگر شک کردند چه باید کرد؟ «فقه» باید مشخص کند که اگر کودکی به دنیا آمد در این خانه، شوهر علم به آمیزش ندارد ولی علم به عدم آمیزش هم ندارد، می‌شود مشکوک، در مورد شک چون گاهی مسافرت است گاهی مسافرت نیست و مدت‌ها است که در اثر سفرهای پیش آمده در داخله منزل کمتر به سر می‌برد او شک دارد که در این مدت آمیزش شده یا نشده! شک در آمیزش دارد آیا اولین شرط که گفتند «الدخول» یعنی شوهر علم به آمیزش داشته باشد این شرط است یا علم به عدم آمیزش مانع است؟ اگر گفتیم علم به آمیزش شرط است «عند الشک»

۱. جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ ج ۴، ص ۶۱.

۲. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲۳۸؛ ج ۳۴، ص ۲۹.

نمی‌شود به قاعده تمسک کرد برای اینکه این قاعده در حریم این اصل وارد شده است یعنی به شرط علم به آمیزش گفته شد «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» وقتی شک داریم می‌شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود آن عام. اگر متن این قاعده مشروط به علم به آمیزش است «عند الشک» در آمیزش، شک در مصداق این قاعده است نمی‌شود به آن تمسک کرد اگر گفتیم علم به آمیزش شرط نیست علم به عدم آمیزش مانع است، بلکه اینجا می‌شود به قاعده تمسک کرد برای اینکه او علم به عدم آمیزش ندارد در مسافرت‌هایی که می‌کرد و رفت و آمد می‌کرد نمی‌داند در این مدت آمیزش کرد یا نه! یادش نیست آیا می‌توان به این قاعده تمسک کرد یا نه؟ گفتند بلکه برای اینکه خود این قاعده اماره است و اماره هم برای اینکه «عند الشک» مشکل را حل کند، اطلاق یا عموم آن شامل حالت شک می‌شود. پس علم به عدم آمیزش مانع است نه علم به آمیزش شرط باشد، این حکم فقهی است.

پرسش: ...

پاسخ: بلکه، اگر کسی یقین دارد به حکم خود عمل می‌کند آن به لعان بر می‌گردد اما اگر یقین ندارد حکم مشترک همین است که «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ». این آقایان هم نتوانستند ثابت کنند که علم به آمیزش شرط است حتی آمیزش گاهی ممکن است به علم به انعقاد نطفه نرسد علم دارد که آمیزش شد اما نمی‌داند که نطفه گرفت یا نگرفت! با این که شک است آنجا را گفتند حریم خانواده را به هم نزنید علم به آمیزش که دارید ولو علم به انعقاد نطفه نباشد «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» آنجا هم شک است هر کدام از دو طرف یقین داشتند محکمه با لعان حکمش باز است اگر شک نداشتند قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» محکم است.

غرض این است که آنچه که غالب این فقها نظر می‌دهند برای حفظ حریم خانواده، یک؛ و تمسک به مواردی که خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) حکم کردند که خانواده را آلوده نکنید گفتند «الْوَلَدُ

لِفِرَاش» و این که گفتند آمیزش شرط است آمیزش «بما أئّه» آمیزش که علت تامّه انعقاد ولد نیست خیلی از موارد است که اول آمیزش است غمی گیرد. بنابراین همین که علم به عدم آمیزش نداشته باشند به این قاعده «الْوَلَدُ لِفِرَاش» می شود تمسک کرد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، این قدر رَحِم جاذب است! این در مواردی که گفتند اگر از خَلَف شد چگونه انعقاد ولد می شود می گویند در جذب رحم شما تردید نداشته باشید که آن خیلی جذاب است، بعضی ها شیّق اند جذّابیت رحم آنها بیش از جذّابیت رحم های دیگر است.

پرسش: این با «الْوَلَدُ لِفِرَاش» غمی سازد!

پاسخ: چرا برای اینکه «الْوَلَدُ لِفِرَاش» اماره است آن دستمان خالی است آن صِرف احتمال است چون صِرف احتمال است که غمی تواند در برابر یک اماره مسلّم مقاومت کند.

پس علم به آمیزش شرط نیست، علم به عدم آمیزش مانع است و این احکام هم مبنی بر غلبه است؛ اقلی بودن متوسط بودن، اکثری بودن مبنی بر غلبه است، حکم، حکم ریاضی نیست «فهاهنا أمران»: آن مدتی که تعیین می شود ریاضی است اما تعیین مدت ریاضی بر اساس غلبه است نه این که همه موارد عادت اقل آن سه روز اکثر آن ده روز، یا همه موارد «قليله و كثيره و متوسطه» معیار کرسوف مشخص باشد که اگر این بخش از کرسوف و پارچه و پنبه را خون گرفت حکم آن این است یا آن بخش را گرفت این است، این نظیر مسایل ریاضی است این مبنی بر غالب است چون هم پارچه ها فرق می کند هم «دماء» فرق می کند هم فصول فرق می کند هم مزاج ها فرق می کند. بنابراین اینها مبنی بر غلبه است.

اما این که مرحوم محقق (رضوان الله تعالى علیه) فرمودند «قیل» «أقصى الحمل» ده ماه است «و هو حسن»^۱ این فرمایش را در المختصر النافع هم دارند.^۲ مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالى علیه) غیر از این که صبغه تنبّعی او نسبت به سایر فقها و کتابها تام است، نسبت به شرح کلمات محقق اتمّ است. ایشان شرح‌هایی که مربوط به شرایع است را حتماً کاملاً می‌دید مخصوصاً مسالک را، شرح‌هایی که بر المختصر النافع نوشته شده را می‌دید مخصوصاً ریاض را، خیلی از جاها و امدا ر ریاض است که سید ریاض تعبیری که شیخ انصاری (رضوان الله علیه) و سایر فقها دارند برای این که صاحب ریاض حریم فقهی او خیلی قوی است. مرحوم صاحب ریاض رد کرد این فرمایش را،^۳ دیگران رد کردند، صاحب جواهر هم رد می‌کند که این درست است در بعضی از نصوص اشاره دارد درست است که بعضی از فقها گفتند اما این درباره سیل روایاتی که در باب هفده^۴ بود که بخش وسیعی از آنها قابل طرح است که یک مقدار آن خوانده شد و یک مقدار آن هم اگر فرصت باشد می‌خوانیم و سیل فتوهای فقه‌های نام‌آور از صدر اسلام تاکنون همه به همین است که «أقصى الحمل» نه ماه است لذا با این که مرحوم صاحب جواهر نسبت به محقق خیلی اظهار ارادت علمی دارد اینجا که محقق می‌فرماید «أقصى الحمل» ده ماه است چه در المختصر النافع چه در شرایع فرمود «و هو حسن»، ایشان می‌گویند که حُسن آن برای ما روشن نیست.^۵

پرسش: ...

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. المختصر النافع في فقه الإمامية، ج ۱، ص ۱۹۲؛ «و قيل عشرة أشهر و هو حسن».

۳. ریاض المسائل (ط - القدیة)، ج ۲، ص ۱۵۴؛ «و منه يظهر ضعف ما قيل من أن الأقصى عشرة كما عن المبسوط و اختاره المصنف أيضا بقوله و هو حسن مع عدم الدليل من الأخبار عليه...».

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۰ - ۳۸۴؛ «بَابُ أَقْلِ الْحَمْلِ وَ أَكْثَرِهِ وَ أَنَّهُ لَا يُلْحَقُ الْوَلَدُ بِالْوَأْطِيِّ فِيمَا دُونَ الْأَقْلِ وَ لَا فِيمَا زَادَ عَنِ الْأَكْثَرِ».

۵. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲۲۶؛ «و قيل و القائل الشيخ في المحكى عن مبسوطه عشرة أشهر و هو حسن عند المصنف يعضده الوجدان في كثير و الفاضل في أكثر كتبه على ما قيل إلا أنا لم تقف على ما يدل عليه بالخصوص فيما وصل إلينا من النصوص...».

پاسخ: آنجا هم که گفتند نه ماه است گفتند گاهی هفت روز گاهی هشت روز کمتر و بیشتر آن را خودشان تعرض کرده‌اند اما معیار را ده ماهه قرار بدهیم که بگوییم «أقصى الحمل» این است این اثبات می‌خواهد.

پرسش: ...

پاسخ: یک وقت است که ما در یک مورد خاصی علم داریم که ده ماه شد این را که همه قبول دارند. اگر در مورد خاصی شواهد کاملاً دلالت می‌کند بر این که این فرزند، فرزند اوست اینجا که همه قبول دارند اما ما بگوییم «أقصى الحمل» ده ماه است در حالی که شوهر احتمال می‌دهد که آمیزش او نگرفت و بعد از یک ماه با دیگری - معاذ الله - آمیزش کرد آن گرفت، چنین احتمالی هم بساط خانواده را به هم می‌زند، این است که معیار باید مشخص باشد «إلا ما خرج بالبرهان»، بلکه آن قسمتی را که مرحوم محقق دارد که ما یافتیم آن قسمت را کسی انکار نمی‌کند. اگر یک شواهدی و ادله‌ای ثابت کرد که این «إلا و لابد» مال آن است برای اینکه هم طمأنینه قطعی است که این زن با هیچ کسی رابطه نداشت و این هم تاریخ آن مشخص است آن وقتی که همسر او افتراش کرد تا روزی که این کودک به دنیا آمد ده ماه بود اینجا همه می‌پذیرند اگر مورد علم باشد یا طمأنینه عقلاً باشد می‌پذیرند اما انسان یک فتوای کلی بدهد که موارد مشکوک را هم شامل شود، این مشکل است!

پرسش: ...

پاسخ: «عند التنازع الزوجین» - به خواست خدا خواهد آمد - که یکی مدعی باشد دیگری منکر اگر علم حاصل شد، شد، نشد و گرنه یمین است و یمینه که آن را بعد تعرض می‌کنند که «لو اختلفا أو تنازعا» حکم چیست؟

مطلب بعدی آن است که در جریان «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» خود فراش به معنای بستر است که ذات اقدس الهی فرمود: ﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾^۱ یعنی روی آن پا می‌گذارید، منظور از فراش در اینجا آن بستری است که «یُنَامُ عَلِیْهَا»، «ینومان فیه» این منظور است، رختخواب، نه منظور فِرَاشی که از سنخ ﴿جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾ است نظیر همین فرشی که فراش است، فِرَاش را که فِرَاش گفتند برای اینکه فِرَش و فِرَاش پهن می‌کند، از آن قبیل نیست. فِرَاش آن بستری است که پهن می‌کنند «لینام علیه» این است، اگر این شد دیگر معنای کنایه‌ای آن خیلی روشن است و نیازی به تقدیر نیست. بعضی گفتند ما باید تقدیر بگیریم «الولد لذی الفراش»! البته این رختخواب مال این زن و شوهر است نیازی به تقدیر نیست. یا «فراش» را به معنی «افتراش» می‌گیرید یعنی رختخواب، یا «فراش» را اگر به معنای مطلق باشد «ذی» تقدیر می‌گیرید بگویید «الولد لذی الفراش»؛ به هر حال تقدیری می‌خواهد و اینجا هم به قرینه مقام، منظور از «فراش» همان «افتراش» است.

در این بخش‌ها اگر ثابت شد که فرزند مال دیگری نیست مورد شک است نظیر این که کسی داد و ستدهای فراوانی دارد در تخلیه اموال گاهی در کامیون یا غیر کامیون اموال دیگری ممکن است مخلوط مال او شود الآن یک کالایی در مغازه خود می‌بیند نمی‌داند این جزء اموال اوست که خرید یا جزء اموال دیگری است که همراه در تخلیه کالا اشتباهاً به اینجا آمد، او نمی‌داند، «عَلَى الْيَدِ» می‌گوید مال شماست زیرا در دستگاه شما است در مغازه شما است آثار ملکیت بر آن بار می‌کنید برای اینکه در جریان «عَلَى الْيَدِ» علم به مالکیت شرط نیست، علم به عدم مالکیت مانع است اگر کسی علم دارد که مال اوست که به قاعده «عَلَى الْيَدِ» تمسک نمی‌کند کسی که یقین دارد که به اماره تمسک نمی‌کند، این «عَلَى الْيَدِ» را گذاشتند برای موارد شک، خود صاحب مغازه اگر شک کرد که آیا این کالا

۱. سوره بقره، آیه ۲۲.

اشتباهی به مغازه او آمد یا او خرید، قاعده «عَلَى الْيَدِ» می‌گوید مال شماست، همان طوری که دیگری اگر شک کرد به قاعده «يَد» تمسک می‌کند نه «عَلَى الْيَدِ» که «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ» باشد، به قاعده «يَد» تمسک می‌کند این هم همین طور است.

پرسش: ...

پاسخ: چرا! «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ» که مال «ضمان» است، «يَد» که اماره ملکیت است که شارع مقدس جعل کرده است، اماره یعنی اماره! اماره برای آن است که هر شکی را طرد کند چه خود «ذو الید» شک کند چه دیگری، دیگری آمد از این آقا چیزی بخرد یک کالایی را در مغازه او می‌بیند نمی‌داند مال اوست یا نه! به «يَد» تمسک می‌کند، خود این آقا هم نمی‌داند که این کالا جزء اموالی است که در موقع تخلیه بار اشتباهاً در مغازه او آمد یا جزء اموال اوست! ولی به هر حال در بین اموال اوست، تحت يد اوست. می‌گویند علم به ملکیت شرط نیست اگر علم باشد به قاعده «يَد» تمسک نمی‌کنند، علم به عدم مالکیت مانع است نه علم به مالکیت شرط باشد. پس اگر کسی نمی‌داند که این کالایی که الآن در مغازه اوست اشتباهاً از کامیون دیگری تخلیه کردند یا در اموال او بود! تحت يد او بود، آثار ملکیت او بود، در قفسه‌ها گذاشتند، جابجا کردند، پس این ملک اوست.

«فها هنا أمور ثلاثة»: یک وقت علم دارد که اشتباهی آمد، این جای قاعده «يَد» نیست؛ یک وقت علم دارد که اشتباهی نیامد خودش پول داد خرید، اینجا هم جای «قاعده يد» نیست وقتی که ما یقین داریم که ملک اوست جای برای «يَد» نیست اماره نیست؛ یک وقت شک داریم «عند الشك» اصلاً قاعده «يَد» که اماره است را برای شک گذاشتند، این شک خواه خود صاحب مغازه باشد خواه دیگری.

پرسش: ...

پاسخ: نه، خود شخص اگر در خانه خود چیزی را نمی‌داند پاک است یا آلوده است! پاک است. دیگری همیشه روی آن نماز می‌خواند حالا غیر از «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ»^۱ این شخص آثار طهارت بار می‌کرد مرتب روی آن نماز می‌خواند الآن شک کرد، همین اماره است بر این که سابقه حلیت و طهارت داشت. غرض این است که این «ید» که اماره است چه مال «ذو الید» باشد چه مال غیر «ذو الید»، آنچه که مانع است علم به عدم مالکیت است نه این که علم به مالکیت شرط باشد اگر علم به مالکیت شرط بود جا برای قاعده «ید» نبود. فراش هم همین طور است در بین امور سه‌گانه یک وقت علم دارد که فرزند اوست، یک وقت علم داد که فرزند او نیست، یک وقت شک دارد نمی‌داند که در این مدت آمیزش شد یا نشد، یاد او نیست! چون فراش است در این خانه است این قاعده می‌گوید این فرزند شماست مگر اینکه علم بر خلاف آن باشد.

اما یک سؤالی شد درباره این که اگر جریان حکومت حضرت امیر مثلاً خیلی عادلانه بود، چطور «زیاد بن اَبیه» را در بصره و امثال بصره حضرت سِمَت داد؟ مستحضرید که اگر حضرت افراد مدیر و مدبری می‌داشت هرگز به این افراد سِمَت نمی‌داد لکن اساس کار این است که مسئول استاندار «ابن عباس» بود، «ابن عباس» چاره‌ای نداشت به این که بعضی از افراد را معاون خود قرار می‌داد این «زیاد بن اَبیه» معاون «ابن عباس» بود که خود «ابن عباس» انتخاب کرده است.

پرسش: «ابو موسی اشعری» هم در زمان حضرت حاکم بود.

پاسخ: بله اما همه اینها قبل از ظهور خلاف بود. حضرت گاهی - طبق آنچه که در نهج‌البلاغه است - به بعضی‌ها می‌فرمود چون پدرت آدم خوبی بود و شما هم از خانواده خوبی تربیت شدی ما به تو سِمَت دادیم و گرنه ما به تو

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۳۳۹.

سمت نمی‌دادیم.^۱ آن بیان نورانی مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله تعالی علیه) که علم غیب سند فقهی نیست در همه این موارد است^۲ و گرنه گِلِه‌ای که وجود مبارک حضرت امیر از «کمیل» می‌کند از همین باب است. یک منطقه‌ای است در عراق به نام «هیت» که اخیراً فرمانداری شد این «هیت» با «هائ هبوض» این در نهج البلاغه در نامه‌های حضرت امیر آمده است.^۳ وجود مبارک حضرت، «کمیل» را مسئول بخش «هیت» کرد، معاویه (علیه من الرحمن ما يستحق) غارتگری‌هایی را آغاز کرده بود^۴ این کتاب شریف الغارات تقریباً یکصد سال قبل از نهج البلاغه نوشته شده است و سید رضی (رضوان الله تعالی علیه) بخشی از خطبه‌ها یا نامه‌ها را از همان کتاب الغارات نقل می‌کند این کتاب الغارات خیلی کتاب شیرین و خواندنی است! مؤلف الغارات نقل می‌کند که تقریباً صد سال قبل از سید رضی است می‌گوید من کودک بودم و در مسجد امیر المؤمنین (سلام الله علیه) شرکت کردم - از یکی از مشایخ خود نقل می‌کند - و وجود مبارک حضرت امیر مشغول خواندن خطبه نماز جمعه بود من برای اینکه حضرت را زیارت کنم و ببینم پدرم «أجلسني على عنقه» این بچه را روی گردن خود نشاند، گفت من خواستم حضرت را زیارت کنم «أجلسني أبي على عنقه» به اصطلاح روی قلم‌دوش نشاند که این بچه حضرت را زیارت کند گفت من در دوران کودکی حضرت را زیارت کردم و دیدم حضرت موقع خطبه خواندن آستین خود را مدام تکان می‌دهد به پدرم

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۷۱: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَمِي مِنْكَ وَ طَلَنْتُ أَتْلِكَ تَتَّبِعْ هَدْيَهُ...».

۲. کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديث)، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴: «أن الأحكام الشرعية تدور مدار الحالة البشرية، دون المنح الإلهية. فجهادهم وأمرهم بالمعروف ونهيهم عن المنكر إنما مدارها على قدرة البشر و لذلك حملوا السلاح و أمروا أصحابهم بحمله و كان منهم الجريح و القتل، و كثير من الأنبياء و الأوصياء دخلوا في حزب الشهداء و لا يلزمهم دفع الأعداء بالقدرة الإلهية و لا بالدعاء و لا يلزمهم البناء على العلم الإلهي و إنما تدور تكاليفهم مدار العلم البشري. فلا يجب عليهم حفظ النفس من التلف مع العلم بوقته من الله تعالى، فعلم سيد الأوصياء بأن ابن ملجم قاتله و علم سيد الشهداء عليه السلام بأن الشمر لعنه الله قاتله مثلاً مع تعيين الوقت لا يوجب عليهما التحفظ، و ترك الوصول إلى محل القتل».

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۶۱: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْعَرَمِ مَا وَلَّى وَ تَكْلُفُهُ مَا كَفَى لَمَجْرُ حَاضِرٍ وَ رَأَى مُتَبَرٍّ وَ إِن تَعَاطَيْكَ الْغَارَةُ عَلَى أَهْلِ قَرْيَسِيَا وَ تَغْطِيكَ مَسَالِحُكَ أَلْتِي وَ لَيْتَاكَ لَيْسَ [لَهَا] بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَ لَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شَعَاعٌ قَدْ صِرَتْ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرِ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَ لَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ وَ لَا سَادُّ ثَغْرَةٍ وَ لَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةٍ وَ لَا مُنْعِنٍ عَنْ أَهْلِ مِضْرٍ وَ لَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ».

۴. الغارات (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۳۲۰ و ۳۲۱: «... وَ جَلَادَةٌ فَالْزَمَ لِي جَانِبَ الْفُرَاتِ حَتَّى تَمُرَّ بِهَيْتٍ فَتَقْطَعَهَا فَإِنْ وَجَدْتَ بِهَا جُنْدًا فَأَغِرْ عَلَيْهِمْ وَ إِلَّا فَاْمُضْ حَتَّى تُغِيرَ عَلَى الْأَثْبَارِ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ بِهَا جُنْدًا...».

عرض کردم که هوا گرم است و حضرت عرق کرده است و برای اینکه خنک شود این پیراهن را تکان می‌دهد؟ گفت نه پسر! او امام مسلمین است پیراهن خود را شست یک پیراهن واشور ندارد، واشور یعنی واشور! این پیراهن را می‌گذارند آن پیراهن را که در منزل هست آن را می‌پوشند تا این خشک شود این را می‌گویند پیراهن واشوردار او واشور ندارد همین یک پیراهن است این را شسته و هنوز خشک نشده است این را در بر کرده این کار را می‌کند تا خشک شود. مردم این را دیدند البته عده‌ای ایمان آوردند و عده‌ای مثل «زیاد بن ابیه» شدند. گفت این خاطره‌ای است که من در دوران کودکی دارم. این قصه را صاحب کتاب *الغارات* نقل می‌کند.^۱ غرض این است که ایشان نقل می‌کند که معاویه در غارتگری‌های خود به این «هیت» رسید و از راه «هیت» این را هم مسیر و معبر قرار داد و هم مقصد، خیلی از اموال آن منطقه را غارت کرد و بُرد. این کتاب *الغارات* در همین زمینه نوشته شده است: غارت‌های معاویه در قلمرو حکومت حضرت امیر (سلام الله علیه). مسئول این منطقه «هیت» هم که الآن در عراق فرمانداری شد مرحوم کمیل (رضوان الله تعالی علیه) بود با آن مقاماتی که داشت. حضرت نامه‌ای نوشت گله کرد که من تو را فرستادم آنجا تو باید مواظب باشی - حالا این تعبیرات در روایات نیست - مدام مشغول دعا و مناجات و مانند آن باشی، تو باید مزداری کنی! تو چکار می‌کردی؟! اینها آمدند غارت کردند زدند بردند. در قداست، در طهارت و در عظمت «کمیل» که تردیدی نیست! وجود مبارک حضرت امیر دست «کمیل» را می‌گیرد به بیرون می‌برد، خیلی‌ها وقت خصوصی می‌خواهند حضرت فرصت ندارد اما درباره «کمیل» دست او را گرفت از مسجد کوفه بیرون برد، اسراری از علوم را «يَا كَمِيلُ بْنَ زِيَادٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا»^۲

۱. الغارات (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۶۲؛ «كُنْتُ عَلَى عُنُقِ أَبِي يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَخْطُبُ وَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِكُمِهِ فَقُلْتُ يَا أَبَهَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَجِدُ الْخَرَّ فَقَالَ لِي لَا يَجِدُ خَرًّا وَلَا بَرْدًا وَلَكِنَّهُ غَسَلَ قَمِيصَهُ وَهُوَ رَطْبٌ وَلَا لَهُ غَيْرُهُ فَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِهِ».

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۱۴۷.

این معارف بلند را به «کمیل» گفت اما مدیریت او ضعیف بود تدبیر او ضعیف بود او نتوانست به هر حال آن منطقه «هیت» را اداره کند و حضرت هم گله کرد گفت من این منطقه را در اختیار تو قرار دادم تو چکار می‌کردی؟! بعضی‌ها خوب بودند ولی ضعیف مدیریت داشتند، بعضی مدیریتشان خوب بود ضعیف دیانت داشتند این حرف‌ها بود ولی در بین اینها کسانی که در صدد فضیلت‌یابی بودند دو گروه بودند: یک گروه کاملاً شناسایی کردند که چه چیزی رذیلت است چه چیزی فضیلت است. این جنود عقل و جهل اختصاصی به زمان امام صادق (سلام الله علیه) ندارد از قبل هم بود همه را مشخص کردند مواظب بودند که جنود جهل در حریم اینها راه پیدا نکند جنود عقل را بشناسند و وارد کنند، عالم بشوند زاهد بشوند عابد بشوند اوصاف فراوانی که برای مردان الهی هست و قرآن کریم ذکر کرده است و جزء جنود عقل است اینها را پیدا کنند. آنها که در صدد تهذیب نفس بودند دو گروه بودند اکثری آنها در همین فضا بودند که فضایل پیدا کنند کمالات پیدا کنند از عیوب برهند از نقص برهند. یک عده‌ای اینها را به عنوان «حوله» می‌خواستند که می‌خواستند از نقص برهند به کمال، از عیب برهند به صحت که قبلاً به عرضتان رسید ما عیب داریم یعنی عیب، نقص داریم یعنی نقص، در قبال نقص کمال است، در قبال عیب صحت است، «هاهنا أمور أربعة» مبادا کسی خیال کند نقص عیب است و عیب نقص است! مرزهای اینها جدا است در خیارات هم مشخص است. بعضی‌ها تمام اینها را می‌خواهند که اینها را مثل «حوله» می‌دانند بعد از این که از نقص رهیدند و کامل شدند از عیب منزّه شدند و صحیح شدند اینها حوله می‌خواهند برای اینکه صفحه نفس را مرتّب دستمال بکشند تا اینکه این شخص به این خوشحال نباشد که من حالا عادل‌ام، من حالا اهل نماز شب هستم، من حالا همه کمالات را دارم، کار آنها این است که نگذارند چیزی در صحنه نفس اینها پیش بیاید. اینها نمی‌خواهند عادل باشند بهشت را ببینند بهشتی بشوند صابر باشند این اوصافی که در قرآن کریم است اینها می‌خواهند آینه باشند تا جمال

الهی در این آینه بتابد چیزی دیگر نمی‌خواهند. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) جریان «حارثة بن مالک» را اینجا نقل کرد^۱ که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بامدادی نماز جماعت صبح که در مسجد تمام شد دید یک جوانی است اما خیلی زردچهره و لاغر است حضرت فرمود حالت چطور است؟ منظور حضرت این نبود که مزاجت چطور است یعنی در چه موقعیتی از سیر و سلوک هستی؟ او هم چون فهمید عرض کرد «يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤْمِنٌ حَقًّا» به مقام یقین رسیدم و مقام یقین را قرآن فرمود کسانی می‌رسند ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾^۲ اگر به «علم الیقین» برسید به «عین الیقین» هم می‌رسید یعنی همین جا که نشستید بهشت را می‌بینید همین جا که نشستید جهنم را می‌بینید. این یک سؤال و جوابی بین استاد و شاگرد بود «كَيْفَ أَنتَ» احوالپرسی معمولی نبود که دوستان با یکدیگر انجام می‌دهند، در چه حد هستی؟ عرض کرد: «مُؤْمِنًا حَقًّا» حضرت فرمود به هر حال هر کمالی یک علامت دارد علامت یقین تو چیست؟ عرض کرد: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» گویا سخن از بهشت و جهنم نیست از اینجا گذشت، سخن از ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ نیست، سخن از «لَتَرَوُنَّ الْعَرْشَ» است، عرض کرد «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي» و می‌بینم که درهای بهشت برای چه کسی باز است یا فلان و فلان، آنچه که از عرش خدا نازل می‌شود چه کسی هست را من می‌بینم البته در مقام «كَأَنَّ» است. حضرت فرمود در همین مقام ثابت باش! دعا هم کرد که خدا - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - قلب تو را نورانی کند! او تلاش و کوشش نکرد که عالم بشود فقیه بشود حکیم بشود مفسر بشود همه اینها کمالات است اما همه اینها نقش آینه است آینه‌ای که شما یک گوشه آن را این نقش می‌کنی یک گوشه آن را آن نقش می‌کنی نقش است آینه را زیبا می‌کند ولی این آینه دیگر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۴.

۲. سوره تکوین، آیات ۵ و ۶.

آن آینه نیست جایی را نشان نمی‌دهد اما اگر تفسیر را، حکمت را، فضیلت را جهاد را مبارزه را، همه اینها را حوله قرار بدهید روی صفحه نفس بکشی که چیزی روی آینه دل ننشیند ولو علم و عدل، آن وقت این می‌شود آینه.

این که خدا غریق رحمت کند شیخنا الاستاد مرحوم الهی قمشه‌ای را! گفت «آینه شو تا بردت سوی دوست کوی دوست»^۱ این است. خواص اوحدی از اولیای الهی تلاش و کوشش آنها این بود که همه این علوم را و همه این

اعمال را ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾^۲ نماز شب را اینها حوله قرار بدهند که در دل چیزی ننشیند

دل را نقش و نگار نکنند، آن وقت اسرار الهی در این دل می‌تابد و گرنه این طوری نیست که از آن طرف حجابی

در کار باشد هیچ حجابی نیست. این بیان نورانی را مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف توحید

خود نقل کرد که «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٌ وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرِ

مَسْتُور»^۳ میان خدا و خلق خود خلق حاجب‌اند. حجاب سه ضلعی است إلا این گونه از حجاب‌ها، اگر گفتند یک

حجابی در کار است یعنی یک «محبوب» است، یک «محبوب عنه» و یک «حاجب»؛ اما بین خدا و خلق حاجبی

نیست مگر خود خلق، خود شخص وقتی خودش را می‌بیند خدا را نمی‌بیند. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و

آله و سلم) دو دسته از شاگردان را خصوصی می‌پروراند: یکی آن اصحاب کمالات علمی، یکی هم اصحاب سرّ

که «رَزَقْنَا اللهَ وَ إِيَّاكُمْ إِنْ شَاءَ اللهُ»!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. دیوان حکیم الهی قمشه‌ای، غزل ۸۰ (غزل مشتاق کوی دوست)، ص ۵۲۵.

۲. سوره مزمل، آیه ۶.

۳. التوحید (للسدوق)، ص ۱۷۹.